

باسمه تعالی

# درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### ❖ خلاصه ی مباحث جلسات قبل:

ما در بحث اصالت وجود که از سال گذشته شروع کردیم، به این شکل مباحث را دسته بندی کردیم:  
فصل اول: تبیین معنای اصالت وجود و استدلال بر اصالت وجود  
فصل دوم: فروع اصالت وجود در ارتباط وجود با ماهیت  
فصل سوم: فروع اصالت وجود در باب خود وجود و صفات وجود  
و در این مباحث عمده آنچه در تبیین بما مر بود، همه بررسی شد، جز بحث نفس الامر که این بحث هم در آینده خواهیم داشت انشاء الله تعالی.

### ❖ کار باقی مانده برای مباحث گذشته

#### بررسی سایر اقوال و تقریرات از مبحث اصالت وجود

بعد جا داشت که ما بعد از آنکه اندیشه اصالت وجود را گفتیم، اقوال و تقریر های دیگری را، که در این زمینه هست مطرح کنیم و حد اقل فرق آنها را با تقریر خودمان بیان کنیم، لکن ما این قسمت را حذف کردیم، و گفتیم لزومی ندارد، ما به قدری مفصل مباحث خود را طرح کردیم که اگر دوستان رجوع کنند به اقوال دیگری که در زمینه تقریر و تبیین اصالت وجود، فروع اصالت وجود و ... است، می توانند ببینند که چه فرق هایی هست - البته، قبلاً تصمیم من بر این بود که این را هم بگویم یعنی هم فرق ها را و هم نقد آنها را.

علت عدم طرح توسط استاد

لکن بعد دیدم که چه کاری است، ما که حرف خودمان را زدیم و استدلال را گفتیم و تبیین هم کردیم، این کار دیگر چه لزومی دارد؟ مقداری هم خود شما کار کنید، بالاخره خود شما هم باید زحمت بکشید، رجوع کنید، ببینید چه کار می کنند و اتفاقاً به نظر من حالا که انسان یک ذهنیت پیدا کرده است و یک دستگاه و فضای ویژه پیدا کرده است، بر اساس آن برود این کار را انجام بدهد. تجربه ی خود من این است که همیشه وقتی یک دستگاه ذهنی ساخته می شد، به وسیله آن خیلی راحت دستگاه مقابل را هم می فهمیدم، و هم می فهمیدم که خلل کار کجا است، قاعده این است که انسان دستگاه خود را خوب بسازد، مبانی را خود بسازد، و از اول هم ناظر به همان دستگاه مقابل باشد، بعداً ببیند کجاها درست است و کجاها نادرست، تک تک اینها را می شود بررسی و مطرح کرد.

لذا عرض من این است اگر بخواهید رجوع کنید کار سختی نیست، چون دستگاه دست شما آمده است، و ما هم از اول که این دستگاه را می گفتیم ناظر بودیم، نه یعنی همین جور داشتیم می ساختیم و می رفتیم، بلکه ناظر بودیم که قول دیگر چه جوری عمل می کند و چه می گوید و چه گونه شروع کرده است.

زمان نقد سایر اقوال به طور جدی

حالا عرض من این است که اصل حرف را گفتیم، دیگر بقیه آن تطبیقات و حتی نقد است، و اتفاقاً باید نقد جدی هم کرد، خصوصاً اگر یک وقت انسان ببیند سایر این تقریرات دارد حوزه را فرا

می‌گیرد، و اوضاع کار صدرا، و کار فلسفی دارد به هم می‌خورد، و نتایج دیگری دارد گرفته می‌شود، آدم مجبور می‌شود حتی ضعیف‌ترین اقوال را بیاورد و نقد و بررسی کند به دلیل اینکه دارد خیلی میدان پیدا می‌کند.

## گره‌های کور در فهم صدرا

ولی - الحمد لله - الآن طلبه‌های فاضل وقتی به صدرا می‌رسند من به نظر من خودشان می‌توانند از صدرا بفهمند که چه می‌خواهد بگوید، مثلاً اگر ببینند کسی از تقریری که از بحث صدرا کرد ۵۰ تا نتیجه گرفت، که ۳۰ تای آن با حرف صدرا نمی‌سازد، متوجه می‌شود که یک جای کار خلل دارد که اینجوری در آمده است. خصوصاً که مقرر محترم می‌گوید صدرا اینچنین گفته است - یک وقت است که صدرا نگفته است و من می‌گویم، خوب این یک حساب جدایی دارد - در این صورت تک تک این مبانی باید بحث بشود، و بیشترین گره‌های کور در فضای معرفت‌شناسی است، یعنی: نوع نگاه به وجود و مفاهیم معقولات ثانی فلسفی، که بنده هم تلاش کردم این گره‌های کور را به صورت تحلیل خودمان که از صدرا می‌فهمیم، توضیح بدهم.

گره کور دیگر عدم تثبیت و استقامت بر کارها و حرف‌های صدراست، مثلاً مقرر محترم حرف صدرا را می‌بیند که به گونه‌ای دیگر است، مثلاً می‌بیند ۱۰ جا یا ۲۰ جا دارد صدرا حرفی را می‌زند، لکن آنجا با حرف ایشان همراهی نمی‌کند، بعد ایشان همه‌ی آنها را می‌گذارد کنار و توجیه می‌کند و این کار درستی نیست. بله! ما در کار یک فیلسوف گاهی چیزی پیدا می‌کنیم که باید توجیه کنیم، در این حرفی نیست، ولی نه به این معنی که هر چه دارد احکام و فروعات و لوازم می‌گوید، همه را دست بزنیم برای اینکه یک چیز دیگر درست بشود، و بعد بگوییم آن فیلسوف - مثلاً صدرا - این چنین گفته است؛ این سبک ظاهراً معقول نیست، و نباید در تطبیقات کار صدرا عجله کرد بلکه حوصله باید کرد.

گاهی می‌شود خود بنده اول که بحثی را می‌خوانم تأبّی می‌کنم که این چه حرفی است صدرا می‌زند! و هر وقت هم اینجوری شد هیچ وقت زود نتیجه نمی‌گیرم، می‌روم این قدر کار می‌کنم، تا بالاخره ببینم صدرا چه خواست بگوید، اول یقین کنیم که او چه می‌خواست بگوید، بعد اگر خواستیم از او فاصله بگیریم فاصله می‌گیریم، و اتفاقاً بعداً که می‌خوانم می‌بینم حرف خیلی قشنگی زده است، یعنی توضیحاتی در جاهای دیگر داده است، که می‌خواسته این را بگوید.

لذا عرض من این است این شکلی باید کار کرد، و الا من دیدم مقرر محترم بحث نفس صدرا را کلاً به هم می‌زند، بحث تشکیک صدرا را کلاً به هم می‌زند، خوب این دیگر چه در می‌آید؟! بعد این تقریر را هم به اسم صدرا می‌آید مطرح می‌کند، یک وقت است که شخص می‌گوید من می‌دانم صدرا این را می‌گوید و ولی الان دارم از صدرا فاصله می‌گیرم، و استدلال من هم این است، خوب آنجا باید نگاه کرد و استدلال او را دید که چه است.

اول: مباحث معرفت‌شناسی و نوع نگاه به معقولات ثانی فلسفی

دوم: عدم تثبیت بر کار صدرا

نحوه‌ی تعامل استاد با متون صدرا

## ❖ دورنمایی از مباحث آینده

اوله اشکالات وارد بر  
اصالت وجود  
دوم: اقوال مقابل اصالت  
وجود  
سوم: نفس الامر

قرار ما این شد که هیچ متنی از کتاب نهاییه نباید باقی بماند که ما بحث نکرده باشیم، که عمدتاً همه ی مباحث تبیین بما مر علامه را بررسی کردیم و متن را هم خواندیم جز نفس الامر که باید جداگانه بحث بکنیم، حال بحث هایی که مانده است دو سه مطلب است، یکی از آنها در باب ایرادهایی است که بر اصالت وجود گرفته شده است، که علامه ۳ تا ایراد را در نهاییه منعکس کرده اند، و بعد از آن اقوال مقابل اصالت وجود است که باید بررسی کنیم (مثل: قول به اصالت ماهیت، قول دوانی و ... که جناب علامه به آنها پرداخته است).

اما دلیل اینکه به این مباحث می پردازیم از یک طرف این است که اگر یک طلبه ای بخواهد این کتاب را بخواند و بخواهد به بحث های ما مراجعه کند، همه ی بحث ها را ببیند، و از طرف دیگر هم ما به این نوع بحث ها نیاز داریم، و آن اینکه از لابه لای این مباحث حرفهای خوشی سر در می آورد، نکته های ناب بسیار عالی ای از دل همین ایراد ها و پاسخ ایراد ها سر در آورده است.

## ❖ فصل چهارم: ایراد های وارد شده بر اصالت وجود

### اشکال اول: اصالت وجود منجر به تسلسل می شود

جناب علامه طباطبایی در نهاییه بعد از استدلال بر اصالت وجود، ۳ تا ایراد را در « بذلک یندفع ما آورد علی اصالت الوجود من أن الوجود لو كان حاصل فی الاعیان كان موجود لأن الحضور هو الوجود فلوجود وجود و نقل الكلام اليه و هلم جراء و يتسلسل » مطرح کرده اند، یکی از آنها این بود که اصالت وجود منجر به تسلسل می شود که ما قبلاً این را بیان و بحث کردیم<sup>۱</sup>، که جواب دادند: « أن الوجود موجود لكن بذاته لا بوجود زائد » لذا دیگر به این ایراد و پاسخ آن نمی پردازیم. پس از سه اشکال، دو اشکال می ماند، که ما باید به آن پردازیم، اشکال دوم در عبارت « یندفع ایضا ما اشکل علیه بأن کون الوجود موجود بذاته یتتبع کون الوجودات الامکانیه واجبه بالذات » مطرح شده است، و اشکال سوم در عبارت « و یندفع عنها ایضا ما آورد علیه أنه لو كان الوجود موجودا بذاته و الماهیه موجوده بغيرها الذی هو الوجود كان مفهوم الوجود مشترکا » مطرح شده است.

من در مباحث آینده این دو تا اشکال علامه را یقیناً مطرح خواهم کرد، و پاسخ هایی که وجود دارد را خواهم آورد، اما بعد از اینها باید ببینیم آیا برخی از اشکال های دیگر بر اصالت وجود را هم بیاوریم و طرح کنیم یا خیر؟ (زیرا حدود ۸ ۹ اشکال باقی می ماند) و من یادم هست که یکی دو اشکال در همان اثناء بحث از حواشی بر حکمت اشراق، از خود اسفار آوردیم و مطرح کردیم، حالا باید دید که از این اشکالات باقی مانده هر کدام که مفید هست، و از یک نکته ای سر در می آورد - و الا برای ما صرف اینکه حالا یک ایرادی هست و یک جوابی هم داده شده است کفایت نمی کند بلکه باید از نکته ای سر در بیاورد - انشاء الله عرض خواهیم کرد.

## اشکال دوم: واجب الوجود شدن همه ی موجودات

### طرح مختصر اشکال:

بنابر اصالت وجود شما می‌گویید: وجود موجود است بذاته، و ماهیت موجود است بالعرض، یعنی به عرض وجود، ولی الوجود موجود بنفَس ذاته، اگر این باشد، لازمه آن این است که همه موجودات بشوند واجب، از جمله ممکنات، چرا؟ چون شما تا می‌گویید موجود است به نفس ذاته، یعنی سلب ذات از خود ممتنع است، یعنی شیء را نمی‌شود از خود سلب کرد، پس وقتی گفتید وجود موجود است بنفَسه ذاته یعنی عدم آن برای آن محال است، و این یعنی واجب الوجود شدن، مگر واجب الوجود چه است؟ آن موجودی است که عدم آن برای آن محال است،

پس وجود موجود است بنفَس ذاته یعنی سلب وجود از نفس وجود محال است، پس وجود باید واجب باشد، و این یعنی حتی وجودات امکانی هم باید واجب باشند، و حال آنکه هیچ کس نمی‌گوید موجودات امکانی واجب هستند.

### طرح مختصر جواب: سازگاری اصالت وجود با افتقار وجود

وجوب وجود واجبی یعنی  
عدم افتقار و نیازمندی به  
فاعل

جواب می‌دهند که ملاک در واجب شدن، صرف اینکه وجود خودش باشد، نیست. بلکه واجب الوجود آن وجودی است که اقتضاء ذات خودش را داشته باشد بدون افتقار به چیز دیگر، یعنی وجود او مقتضای ذات اوست، بدون اینکه نیازمند به دیگری باشد، بدون اینکه نیاز به فاعلی داشته باشد.

ولی ما در اینجا که می‌گوییم اصالت وجود، می‌خواهیم بگوییم وجود - خواه واجب باشد، خواه ممکن - موجودیت آن به نفس ذاته است، و در این بحث، این مسئله را که خواه نیازمند فاعل هم باشد را اصلاً اخذ کردیم، یعنی در بحث های اصالت وجود می‌گوییم: خواه نیازمند به فاعل باشد یا نباشد.

سازگاری اصالت وجود با  
افتقار وجود

پس اینکه وجود عین خودش است، این می‌تواند با افتقار بسازد، یعنی هر وجود امکانی در عین اینکه افتقار دارد، موجود به نفس ذاته است، مثل معنای حرفی که معنای حرفی خود آن، خودش است، در عین حال که در این معنی نیازمند به دیگری است، ولی خودش خودش است، خودش بر خودش صادق است، بنفَس ذات آن پابرجا است، ولی معنای آن این نیست که او واجب بالذات می‌شود که در این صورت هر چیزی که بالضروره خودش خودش شود، بشود واجب بالذات. پس لازمه ی خودش خودش بودن معنای حرفی این نیست که مستقل بشود، بلکه نیازمند به غیر هم هست.

استشهاد علامه به کلام  
صدرا

این بیان را جناب علامه آورده است و بعد بیانی را از صدرا آورده است در باب اینکه معنای اینکه وجود واجب است در واجب الوجود چه است و معنای الوجود موجود بنفَس ذاته در بحث اصالت وجود چه است.

در آن اولی که می‌گوییم واجب تعالی واجب است، یعنی وجود داشتن واجب تعالی اقتضای ذات اوست بدون نیاز به دیگری، ولی در مورد ممکن، وقتی در اصالت وجود می‌گویید وجود بنفس ذات موجود است، یعنی وجود وقتی حاصل شد و وقتی حاصل است، خواه به خود حاصل بشود و خواه به دیگری حاصل بشود، نیازمند به وجود زائدی نیست تا او را وجود بدهد. پس معنای موجودیت به نفس ذاته در بحث اصالت وجود، بعد الحصول است، ولو بالعله حاصل شده باشد.

### ▪ طرح تفصیلی اشکال: تفاوت تقریر علامه با صدرا در طرح اشکال

محط بحث علامه: امتناع  
سلب وجود از موجود  
محط بحث صدرا: ضرورت  
داشتن وجود برای موجود

اشکالی که اینجا مطرح می‌شد را به دو شکل می‌شود تقریر کرد، یک شکل از آن را صدرا تقریر کرده است، یکی شکل از آن را علامه در همین نه‌یاه آورده است؛ البته هر دو مآلاً یکی هستند.

صدرا، از طریق ضرورت وجود وارد می‌شود، علامه از باب اینکه امتناع سلب وجود و امتناع عدم وجود، به عبارت دیگر علامه می‌گوید واجب آن است که ممتنع عدم باشد، صدرا می‌گوید واجب آن است که ضروری الوجود باشد، صدرا رفته است سر ضروری الوجود بحث را پیش برده است، علامه بحث را برده است سر امتناع عدم، و این به خاطر این است که ممتنع عدم یک تفسیر واجب است، و ضروری الوجود یک تفسیر دیگر. اما مآلاً یکی هستند، چون ضروری الوجود یعنی ممتنع عدم و ممتنع عدم یعنی ضروری الوجود، فرقی ندارند.

### ✓ بیان صدرا:

بیان صدرا این است که: اگر وجود، موجود به نفس ذاته است - که شما در اصالت وجود چنین گفتید - پس لازم می‌آید وجود هر موجود اصیل برای خود آن ضروری باشد، و وقتی ضروری است پس باید واجب باشد، چون معیار واجب بودن، ضروری الوجود بودن است، و وجود هر موجود اصیل برای آن موجود اصیل ضروری است، و هر موجودی که وجود برای او ضروری باشد، آن واجب است، پس هر موجودی واجب است.

پس ایشان می‌گوید شما که می‌گویید الوجود، وجود اصیل - خواه واجب و خواه ممکن - موجود است بنفس ذاته، لازمه این است که وجود آن برای آن ضروری باشد، و چیزی که نفس شیء است ضروری است برای آن شیء، نفس ذات با آن محمولی که مساوی ذات است می‌شود ضروری برای آن ذات؛

و مگر واجب الوجود چه است؟ ضروری الوجود

صدرا این اشکال را معمولاً کجا مطرح می‌کند؟ در ادامه ی اشکال اولی که را که علامه اینجا مطرح کرده است، اشکال اول، این بود که شما در مورد وجود اصیل چه می‌خواهید بگویید، وجود، موجود است بنفس ذاته، یعنی موجودیت و وجود یک معنا دارند، مبدأ اشتقاق با مشتق یکی است، پس اگر این را می‌گویید، یعنی موجود، نفس وجود شد، نفس او و خود اوست، و به تعبیر صدرا چه ضرورتی از این بالاتر که هر چیزی خود آن است؟

طرح اشکال دوم در ضمن  
اشکال اول توسط صدرا

و وقتی هر چیزی خود آن است بالضروره، پس الوجود موجود بالضروره، پس موجود ضرورت وجود دارد، یعنی می شود واجب الوجود. پس هر موجودی می شود واجب الوجود. حال آنکه وجودات امکانی واجب الوجود نیستند پس وجود اصیل نیستند.

✓ عبارات صدرا:

۱ - ممة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص: ۴۰

فإن قيل فی وجود واجب الوجود لا معنى واجب سوى ما یون ققه نفسه.

قلنا معنى وجود الواجب نفسه أنه مقتضى ذاته من غير احتیاج إلى فاعل وقابل - ومعنى تحقق الوجود نفسه أنه إذا حصل إمباداته كما فی الواجب أو اعل - لم يتقرر ققه إلى وجود آخر - وم به خلاف غیر الوجود فإنه إنما یحقق بعد تأثير الفاعل وجوده وإفاده بالوجود

والاصل أن الوجود أمر عینی بذاته سواء ح إطلاق لفظ المشتق علیه سبب الیة أم لا - إن شاء الله إذا قالوا کذا موجود - لم یريدوا بمراد ذلك أن یكون الوجود زائداً علیه بل قد لا یكون کالوجود الواجبی ا برد عن الماهیة ف یون الوجود ذا ماهیة أو غیر ذی ماهیة إنما یعلم بیان و بهان غیر - س کونه موجوداً مفهوماً الوجود مشترک عند - بین القسمین.

بعد که تسلسل را مطرح کرد که « فللوجود وجود » بعد آن فیتسلسل، جواب داد که نه، الوجود موجود بنفس ذاته، و بعد گفت که مبدأ اشتقاق با مشتق یکی است، - که اینها را در همان اشکال اول توضیح دادم، در جلسه ی ۱۱۶ - بعد می گوید « فإن قيل » به صورت این قيل در آورده است در اینجا، گویا ادامه متن قبلی است، یعنی گویا آن جواب قبلی باعث شد این اشکال پیش آمد، ولی بعد ها صدرا این را به شکل یک اشکال مستقل هم مطرح کرده است، مثلاً در تفسیر جلد یک ص ۵۵

« فإن قيل فیکون » اگر اینجوری است که شما می گوئید « فیکون کل وجود واجب » هر وجودی می شود واجب، چه وجود امکانی باشد و چه وجود واجب باشد، همه می شوند واجب، هر وجودی که اصیل است، می شود واجب که شما می گوئید همه ی وجود ها اصیل هستند، چرا؟ « از لا معنى للواجب » واجب مگر چه است؟ « سوا ما یكون تحققه بنفسه » آنی که تحقق آن به نفس خود است، و ضروری الوجود است. اینجا این گونه تعبیر کرد: تحققه بنفسه ولی بعد ها تعبیر های سنگین تر و قوی تری دارند، مثلاً مشاعر ص ۲۰.

[ نوعاً این اشکالاتی را که صدرا گفته است، یاد در همین اسفار جلد یک هست، یا در همین مشاعر همین جاهایی که داریم می خوانیم، یا در در مسائل قدسیه، و یا در تعلیقه بر حکمت اشراق، و یا در تفسیر جلد ۱ ص ۵۵، معمولاً اینجاها است، یعنی این چند جا معمولاً اشکال ها را در یک جا جمع کرده است. ]

پس اگر این است که شما می‌گویید وجود موجود است بنفس ذاته، اگر این است، چرا؟ «اذ لا معنی لواجب الوجود الا ما یکون وجوده ضروری» واجب الوجود یعنی وجود او ضروری است، خوب در هر وجود اصیل چرا شما می‌گویید واجب است؟ «و ثبوت الشئ لنفسه ضروری» هر شیئی خودش است، ضروری است، پس چطور نتیجه گرفت؟ چون گفت الوجود موجود، موجود همان خود وجود است. وجود و موجود دو تا نیستند، مبدأ اشتقاق با مشتق یکی است، نه اینکه الوجود چیزی است، به عنوان مبدأ اشتقاق، و مشتق و موجود چیز دیگری باشد که له الوجود باشد، نه، نفس الوجود است - دقت کنید - صدرا برای اینکه نفی تسلسل بکند این شکلی جواب داد؛ پس ثبوت الشئ لنفسه ضروری.

### سیر القرآن الکریم، ج ۱، ص: ۵۵

و الثاني: إن الوجود لو ن موجوداً بذاته لكان واجب الوجود بذاته إذ لا معنی واجب بالذات إلا ما

يكون وجوده ضرورياً لذاته وأی ضرورة أشد من كون الشئ عين سه؟

«الثانی» یعنی اشکال دوم، در اینجاها می‌که الآن خواندم، نوعاً به صورت ادامه اشکال اول می‌آورد، که جواب اول موجب یک اشکال شد، ولی بعدها صدرا این را به عنوان یک اشکال گفت، چون ما در اصالت وجود نتیجه می‌گیریم وجود موجود است بنفس ذاته.

کتابشناسی صدرا:  
تفسیر  
مفاتیح الغیب

۱ ویژگی کتاب تفسیر این است که جزء آخرین کتاب‌های صدرا است، البته تفسیر که می‌گوییم از آخرین کتاب‌های اوست یعنی از جلد یک تا جلد ۳، والا جلد ۴ و ۵ و ... قبلاً نگاشته شده است، این که الآن ترتیب دادند به صورت ۷ جلد، چون از اول آن می‌خواستند شروع کنند، لکن جناب صدرا این اواخر تصمیم گرفت یک دوره تفسیر کامل بنویسد، یعنی یک دوره تفسیر کل قرآن بنویسد به طور مفصل، در فضای فلسفی‌ای که خود نفس می‌کشید و می‌خواست حل و فصل عمیق بکند، او برای این کار آمد یک مقدمه‌ای نوشت، که مقدمه شد مفاتیح الغیب، و این کتاب مقدمه‌ی تفسیر او به حساب می‌آید، و یک دور معارف و تحلیل‌ها و بحث‌های روشنی‌اش را، همه در آنجا آورده است، پس اول اینها آورده است و بعد از مفاتیح الغیب که مقدمه است، تفسیر او شروع می‌شود از سوره حمد و بعد سوره بقره تا یک مقداری از سوره بقره و به رحمت خدا می‌رود، پس این جلد ۱ که الآن عرض می‌کنم، جزء آخرین کتاب‌های او است، اینها برای دوره شیراز است، دوره شیرازیه، که ۵ الی ۶ سال هم بیشتر نبوده که این اواخر رفتند برای آنجا، و قبلاً توضیح دادم که شیراز به اندازه خود، زیاد نبوده است، و ایشان عمدتاً در کهک و قم بوده‌اند که کار اصلی خود را اینجا انجام داده‌اند و آن ۵ الی ۶ سال آخر رفته‌اند شیراز، که درس هم آنجا می‌دادند [

«الثانی أن الوجود لو كان موجوداً بذاته» که شما می‌گویید وجود اصیل موجود است بذاته، «لکان واجب الوجود بذاته» پس لازم می‌آید واجب الوجود بالذات بشود، یعنی همه‌ی وجود‌های اصیل بشوند واجب بالذات «اذ لا معنی للواجب» واجب بالذات یعنی چه؟ «اذ لا معنی للواجب بالذات الا ما یکون وجوده ضرورياً بالذات» ضرورت بالذات داشته باشد که این را ما می‌گوییم واجب الوجود بالذات است.



اما چطور شما وجود اصیل را اینجوری می دانید؟ « وای ضروره اشد من کون الشئ عین نفسه  
« چه چیزی بالاتر از این است که هر شیئی عین خود آن است، و هر چیزی خودش خودش هست  
بالضروره، بالضروره که شد خب می شود الوجود موجود بالضروره، و می شود واجب الوجود بالذات.  
البته دقت کنید اینکه « وای ضروره اشد من کون الشئ عین نفسه » عین نفسه در بحث وجود  
اصیلی که موجود به عنوان محمول اوست، نه اینکه صحبت بر سر الانسان واجب الحيوانیه باشد -  
دقت کنید - آنجا را نمی گوید.

### ✓ بیان علامه ی طباطبایی

علامه طباطبایی آمده است امتناع عدم را محور قرار داده است، واجب الوجود چیست؟ آنی است  
که ممتنع العدم است، و بحث را از اینجا شروع می کنند، و می گویند: هر وجودی بالذات اصیل  
است و بالذات موجود است، بالذات موجود است یعنی نفس ذات برای او ضرورت دارد، و بلکه بر  
عکس آن هم می شود سلب ذات از او ممتنع خواهد بود بالذات.

صدرا رفته بود سر آن قسمت اول، ایشان آمد قسمت دوم، صدرا می گفت که وجود آن برای آن  
ضرورت دارد، چون عین ذات او است، الآن علامه می خواهد بگوید خب، وقتی ضرورت دارد، نتیجه  
آن این است که عدم آن برای آن محال خواهد بود. وقتی وجود، موجودیت عین وجود شد، پس نفی  
این موجودیت و سلب این موجودیت، و عدم او، می شود ممتنع برای وجود.

و واجب الوجود هر آن چیزی است که ممتنع العدم باشد بالذات، و این توضیحی که گفتیم وجود  
اصیل آنی است که ممتنع العدم است، و سلب وجود و موجودیت از او ممتنع است، پس هر وجود  
اصیلی می شود واجب.

عدم تفاوت و تلازم هر دو  
بیان

سوال: چرا ایشان بیان را عوض کرد؟ و چه نکته ای بود که ایشان بیان را عوض کردند؟

جواب: بین دو بیان فرقی نیست، اینها تلازم و تصادق دارند و هیچ فرقی ندارد، می خواهید روی  
این مانور بدهید یا روی آن، فرقی ندارد، یا شدت وجود و تأکید وجود را می گویند یا می گویند عدم  
محال است برای آن، و این دو تلازم دارند]

اشکال بر اصل اصالت  
وجود است نه صرفاً بر  
اصالت وجودات امکانی

حال این اشکال، اما نتیجه ی این اشکال چیست؟ آیا این اشکال فقط می خواهد بگوید که  
وجودات امکانی اصیل نخواهند بود؟ یا نه، اصلاً وجود اصیل نخواهیم داشت؟ **وجود، اصیل نخواهد  
بود، چرا که اگر بخواهد اصیل باشد لازمه آن این است که موجود به نفس ذات باشد، و  
لازمه آن این است که هر موجودی واجب باشد حتی ممکنات.**

برخی از سروران در حاشیه خود گفته اند: گویا این استدلال برای مثل دوانی است، به دلیل  
اینکه این استدلال می خواهد بگوید وجودات امکانیه اصیل نخواهند بود، لکن به به نظر من استدلال  
این گونه نیست، این سبک نیست.

نه صدرا - که علامه اتفاقاً متن صدرا را آورده است - این را قائل است و نه علامه، علامه هم نمی  
خواهد این کار را بکند که فقط این اشکال را منحصر کند برای وجودات امکانی.

درست است بحث را از یک جهت برده است سر وجودات امکانی، برای اینکه آن محل بحث است و گره کور اینجا اوست، ولی اصل آن اشکال این است که هر وجودی اگر اصیل باشد لازمه آن این است که همه وجودات واجب بالذات باشند، و حال آنکه وجودات امکانی واجب بالذات نیستند. از طرفی هم شما قبول دارید وجودات امکانی داریم، پس اگر این است پس شما نباید بگویید هر وجودی اصیل است، نه اینکه صرفاً بگویید وجودات امکانی اصالت ندارند، اصلاً این محل بحث الآن نیست، می شد کسی برای او هم استفاده بکند ولی عملاً الآن این نیست، بحث الآن سر آن بالذات است، وقتی وجود، بالذات اصیل شد، لازمه آن این اشکال است، که همه ی این وجودات اصیل بشوند واجب، پس دیگر وجودات امکانی هم باید بشوند واجب.

### ✓ عبارت علامه

و یندفع ایضا ما اشکل علیه بأن کون الوجود موجوداً بذاته یتتبع کون الوجودات الامکانیه واجبیه بالذات لأن کون الوجود موجوداً بذاته اذ الشئ لا یسلب عن نفسه و لا نعنی بالواجب بالذات الا ما یمتنع عدمه لذاته

« و یندفع ایضا ما اشکل علیه » یعنی اشکال شده است بر اصالت وجود، نه بر اصالت وجودات امکانی - دقت کنید - « بأن کون الوجود موجوداً بذاته » وجود را که شما می گوئید موجود بالذات است، یعنی موجودیت عین ذات او است، و لازمه این حرف این است که حتی وجودات امکانی هم بشوند واجب بالذات؛ - علامه چون این بحث را برده است سر اینجا، بعضی ها این تعبیر را کردند، ولی عرض کردم اصل اشکال به اصالت وجود است - « یندفع ایضا ما اشکل علیه بأن کون الوجود موجود بذاته یتتبع کون الوجودات الامکانیه واجبیه بالذات » لازم می آید وجودات امکانی هم واجب بشوند، چون هر وجود اصیلی امتناع عدم دارد، و واجب هم یعنی ممتنع العدم « لأن کون الوجود موجوداً بذاته » وقتی شما می گوئید وجود موجود بذاته است، لازمه آن امتناع سلب وجود از وجود است، و امتناع سلب دارد یعنی امتناع عدم از ذات دارد.

چطور شما می گوئید وجود وقتی موجود باشد، یتتبع امتناع سلب عن الذات؟ « اذ الشئ لا یسلب عن نفسه » چون شئی از خودش، هرگز سلب نمی شود، محال است شئی از خود سلب شود، ما که گفتیم موجودیت همان خود وجود است، همان وجود اصیل است، اگر بخواهید سلب بکنید، سلب نفس از خود کردید، « و لا نعنی بالواجب بالذات » ما واجب بالذات را مگر چه می گوئیم؟ « الا ما یمتنع عدمه لذاته » علامه چرا گفته اند ما یمتنع عدم لذاته، بلکه باید می گفتمد ما یمتنع سلبه لذاته، می زیرا سلبه و عدمه فرقی ندارند.

« اذ الشئ لا یسلب عن نفسه و لا نعنی بالواجب بالذات الا ما یمتنع عدمه لذاته » واجب بالذات ممتنع العدم است، وجود اصیل هم همین جوری است، بالذات ممتنع العدم است، پس هر وجود امکانی، و هر وجود اصیلی می شود واجب الوجود، ممتنع العدم بالذات، و حال اینکه وجودات امکانی یقیناً واجب نخواهد بود.

خارج نه‌یاه استاد یزدان‌پناه - سال سوم، جلسهٔ ۸- شنبه ۹ آبان ۱۳۹۴

جواب‌هایی از این اشکال داده شده است و یکی از آنها راهی است که صدرا طی می‌کند و از دل آن یک نکته در می‌آید که من انشاء الله توضیح می‌دهم، و عمدتاً من دنبال آن نکته هستم، که در مورد ضرورت ذاتیه در باب وجود مطرح می‌شود، که این نکته برای من خیلی مهمی است، یعنی برای کار ما خیلی اهمیت دارد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

کارگروه دانشیار - مؤسسه فتوت